گزارش «جوان» از دیدار با خانواده شهید حدادیان در روز جوان

بوسه آقا بر پیراهن جوان مؤمن و انقلابی

علیرضا محمدی

در روز میلاد حضرت علی‌اکبر(ع) مصادف با روز جوان به همراه دکتر گنجی، مدیرمسئول روزنامه و جمعی از همکاران به دیدار خانواده شهید محمدحسین حدادیان رفتیم. شهید حدادیان از شهدای یکم اسفندماه ۱۳۹۶ است که در فتنه دراویش گنابادی به شهادت رسید. اولین مقصدمان امامزاده علی‌اکبر چیذر(ع) بود؛ محله‌ای آرام و سنتی که هنوز تا حدودی بافت روستایی‌اش را حفظ کرده است. پیکر شهید حدادیان دو ماهی می‌شود که در صحن این امامزاده در کنار ده‌ها شهید دیگر آرمیده است. در حیاط باصفای امامزاده بین قبور مطهر شهدا با فرهاد حدادیان پدر شهید ملاقات می‌کنیم. آنچه از نشانه‌های یک پدر در ذهن داریم در چهره این عاقله‌مرد پنجاه و چند ساله دیده می‌شود. گرم و صمیمی خوشامدمان می‌گوید و با هم به زیارت مزار محمدحسین می‌رویم.

حمیدرضا نیک‌عهد | جوان

همان راه و همان عقیده

این طرف و آن طرف مزار شهید حدادیان، مزار شهدایی از دوران دفاع مقدس دیده می‌شود. همگی آنها زمانی به شهادت رسیده‌اند که محمدحسین هنوز به دنیا نیامده بود. اما همان راه و منشی که آنها را آسمانی کرد، محمدحسین را هم به وادی شهادت کشاند.

حیاط امامزاده علی‌اکبر(ع) چیذر آنقدر دیدنی دارد که نمی‌شود به راحتی از آن دل کند. از مزار شهید احمدی روشن و شهید علیمحمدی از شهدای هسته‌ای گرفته تا شهیدان سیاوشی و کریمی و دهقان از شهدای مدافع حرم و همچنین مزار شهید محمد ناظری فرمانده تکاوران نیروی دریایی سپاه، همگی در این گلزار قرار دارند. زیارت هر کدام از شهدا دقایقی مشغولمان می‌کند. بگذریم از اینکه به موزه نمایشگاه مردمی جمع‌آوری آثار شهدا و دفاع مقدس هم می‌رویم که در طبقه فوقانی امامزاده قرار دارد.

بعد بازدید از نمایشگاه، همراه پدر شهید به منزلشان می‌رویم. خیلی با امامزاده فاصله ندارد. کوچه شهید معصومی را می‌گیرم و ۲۰۰ متر آن طرف‌تر به منزل شهید حدادیان می‌رسیم. با تعارف مادر شهید وارد خانه می‌شویم. تقریباً تمامی دیوارهای این آپارتمان کوچک و قدیمی مزین به تصویر شهید حدادیان هستند. در میان تصاویر، عکس مقام معظم رهبری که بر پیراهن شهید حدادیان بوسه می‌زند، جلب توجه می‌کند. مادر شهید می‌گوید: حضرت آقا وقتی به منزل ما آمدند این پیراهن را خدمتشان بردیم. سه بار گفتند: «این نور است، نور است، نور است.» وقتی گفتیم این پیراهن خادمی محمدحسین بود (خادمی امامزاده علی‌اکبر(ع) چیذر) ایشان بوسه‌ای به پیراهن شهید زدند.

دعا به نیت شهدا

محمدحسین حدادیان با اینکه جوانی ۲۲ ساله بود، بصیرت و ولایتمداری بالایی داشت. پدر شهید دستنوشته او را نشان می‌دهد که در آن خبر از خواندن زیارت عاشورا به نیت پدر و مادر و تعدادی از شهدای دفاع مقدس و مدافع حرم کرده است. دکتر گنجی دستنوشته را می‌خواند و می‌گوید: نام شهید بلباسی در میان این شهدا است. ایشان از شهدای مطرح و نام‌آشنای مدافع حرم هستند. چون قبلاً با مادر شهید حدادیان گفت‌وگویی انجام داده بودیم، خبر داشتیم که محمدحسین مقطع کوتاهی به سوریه رفته بود؛ رزمنده مدافع حرمی که قسمت بود در قامت یک مدافع امنیت و آرامش در قلب پایتخت ایران اسلامی به شهادت برسد. مادر شهید گلایه‌هایی هم از برخورد منفعلانه با دراویش فتنه‌گر بیان می‌کند. با این حال به اینکه فرزندش در قامت یک جوان انقلابی و ولایتمدار به شهادت رسیده، مفتخر است و از توجه شهید به بسیج و فعالیت در آن می‌گوید.

با تو سخن می‌گویم

بعد از کمی گفت‌وگو، تابلویی در جمع حضار دست به دست می‌شود که یک طرفش عکس شهید زین‌الدین است و طرف دیگرش دلواژه دانش‌آموزان دبیرستان فرهنگ که برای شهید حدادیان نوشته‌اند. نوبت به من می‌رسد و تابلو را می‌خوانم. سینا واعظ یکی از این دانش‌آموزان نوشته: محمدحسین با تو سخن می‌گویم. دل تو به اندازه‌ای بزرگ است که می‌توانی من و همه ما را در دل خود جای دهی. ولی من که لیاقت ندارم در آن جای گیرم. فقط می‌توانم با ادامه راه شما، با انجام کارهای شما و عمل به توصیه‌های شما کمی از رنگ و بوی شما را در دل خود ایجاد کنم.

صداقت گفتار این دانش‌آموزان تحسین‌برانگیز است. یکی از آنها می‌نویسد: بگذارید رک و راست بگویم، اگر من جای محمدحسین شما بودم هیچ وقت به طرف آن دردسر عظیم و خطرناک نمی‌رفتم و اولین نفری که فرار می‌کرد من بودم. اول به شما و کشور عزیزم افتخار می‌کنم که چنین خانواده‌هایی با پسرانی قهرمان دارد. می‌دانم که هیچ‌وقت نمی‌توانم مثل محمدحسین شما باشم...

حین خواندن دلنوشته دانش‌آموزان، پدر شهید توضیحاتی از پیگیری پرونده محمدحسین و نحوه شهادت و شناسایی دقیق محل شهادتش می‌دهد. جوان این خانواده به دست چندین نفر از دراویش به‌شدت مضروب شده بود. علاوه بر شکستگی جمجمه و اصابت ساچمه تفنگ شکاری به پیکرش، یکی از چشمانش نیز توسط ضاربین به شدت آسیب دیده بود. شهید حدادیان در حالی آسمانی شد که سعی می‌کرد کپسول گازی را که فتنه‌گران به داخل آتش انداخته بودند از محل دور کند تا مبادا مردم بی‌گناه آسیب ببینند.

فضای خانه شهید حدادیان آنقدر آرامش‌بخش است که دوست نداریم ترکش کنیم. اما تا اذان ظهر راهی نمانده و باید زودتر به دفتر روزنامه برگردیم. همگی در کنار تصویر قدی شهید حدادیان عکسی به یادگار می‌اندازیم. محمدحسین ایستاده نگاهمان می‌کند. او را باید جوانی از نسل همان جوانان مؤمن و انقلابی بدانیم که حضرت آقا به خوبی تعبیر کرده‌اند. جوانانی که ولایتمداری را نه لقلقه زبان که در عمل به اثبات رسانده‌اند. امثال محمدحسین‌ها هرچند دوران انقلاب و دفاع مقدس را به چشم ندیده‌اند اما آنطور که مادر شهید می‌گوید در ولایتمداری و ایستادگی بر سر آرمان‌های امام و شهدا چیزی از جوانان نسل انقلاب کم ندارند.

معرفی کتاب «پهلوان گود گرمدشت» به مناسبت ۱۵ اردیبهشت سالروز شهادت حسین قجه‌ای

کشتی‌گیری که نفسش را ضربه فنی کرد

غلامحسین بهبودی

شهید حسین قجه‌ای فرمانده گردان سلمان فارسی از تیپ ۲۷ محمدرسول‌الله(ص) بود که ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ در جریان عملیات الی‌بیت‌المقدس به شهادت رسید. به همین مناسبت به معرفی کتاب پهلوان گود گرمدشت (سرگذشت‌نامه شهید حسین قجه‌ای) می‌پردازیم.

پهلوان گود گرمدشت به قلم نویسنده نام‌آشنای دفاع مقدس گل‌علی بابایی است. از بابایی تا کنون کتاب‌های متعددی منتشر شده است که عمده آنها مربوط به لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله(ص) می‌شود. یعنی همان لشکری که خود گل‌علی نیز رزمنده آن بود. از این حیث کتاب‌های او را باید در دقت نظر و نفوذ به عمق وقایع ممتاز و منحصربه‌فرد بدانیم.

شهید قجه‌ای متولد سال ۱۳۳۷ در زرین‌شهر اصفهان بود. جوانی ریزنقش اما کشتی‌گیر و ورزیده که هرچند فرماندهی توانمند بود و قابلیت‌های زیادی در جبهه‌ها از خود به یادگار گذاشت، اما چون در اوایل دفاع مقدس به شهادت رسید، نسل جوان کمتر با او و نامش آشنا هستند. کتاب پهلوان گود گرمدشت مثل خیلی از سرگذشت‌نامه‌ها مقطع به مقطع زندگی شهید قجه‌ای را پی می‌گیرد و از خاطرات خانواده و دوستان و همرزمان شهید بهره می‌برد. در مقطع نوجوانی‌های شهید نیز توجه ویژه‌ای به اشتغال او به ورزش کشتی دارد: «استخوان‌بندی قوی، هیکل توپر اما ریزنقش حسین باعث شده بود تا او به ورزش کشتی روی آورد.»

شهید قجه‌ای در عین ورزیدگی تن، دلی مهربان و رئوف داشت. شاید یکی از بهترین خاطراتی که در این کتاب نقل می‌شود، مربوط به توجهی است که او نسبت به خواهر بیمارش داشت. در کتاب می‌خوانیم: «روز مسابقه حسین یکی دو تا کشتی گرفت و هنگام استراحت گفت: یک مأموریت فوری دارم. رفت و هنوز مسابقه بعدی شروع نشده برگشت. کنجکاو شدم که در حین مسابقه چه کار مهمی پیش آمده، طاقت نیاوردم و جریان را پرسیدم. گفت: یک خواهر دارم که مشکل جسمی دارد. باید دو، سه ساعت یکبار سری به او بزنم. گفتم مگر پدر و مادرت نیستند؟ گفت چرا، اما خواهرم بیشتر به من وابسته است و من کارهای او را انجام می‌دهم.»

شهید قجه‌ای از مقطع جوانی‌اش که مصادف سال ۵۷ است، وارد جریان انقلاب می‌شود. حسین همان سرنوشتی را دنبال می‌کند که بسیاری از رزمندگان نسل اول جنگ با آن روبه‌رو می‌شدند. ابتدا در جریان پیروزی انقلاب وارد عمل شد و سپس برای حفظ انقلابی که امثال او به پیروزی رسانده بودند، تمام‌قد وارد میادین نبرد شد.

حسین قجه‌ای دفترچه‌ای داشت که اعمال روزانه‌اش را در آن ثبت می‌کرد. بخشی از نوشته‌های این دفترچه در کتاب پهلوان گود گرمدشت آمده است: «شب اول اردیبهشت ۱۳۵۸ تاکسی سوار شدم. راننده ترانه گذاشت و من اخطار نکردم، امروز شنبه از همان اول صبح، کارم با برنامه و نظم پیش نرفت، چهارشنبه ظهر سرپست بودم و نتوانستم نمازم را سروقت بخوانم...»

شهید قجه‌ای که از اوایل غائله کردستان به این خطه می‌رود و با حاج احمد متوسلیان همرزم می‌شود، تا پایان عمرش در کنار حاجی می‌ماند و در تشکیل تیپ ۲۷ محمدرسول‌الله(ص) متوسلیان را همراهی می‌کند. در کتاب از روایت‌های خود شهید نیز استفاده شده است: «لباس کردی به تن کردم و بدون اینکه به کسی اطلاع بدهم، عازم غرب کشور شدم. رفتم و همه شهرها از جمله سنندج، پاوه، مریوان و... را که دست ضدانقلاب بود، گشتم.»

به نظر می‌رسد نمی‌شود کتاب پهلوان گود گرمدشت را خواند و حسین قجه‌ای را دوست نداشت! در این کتاب نه تنها با یک رزمنده ورزشکار که به واقع با یک پهلوان آشنا می‌شویم. جوانمردی که در شرایط جنگی نیز سعی داشت به محرومان کمک کند. در کتاب به نقل از عباس طغیانی از همرزمان شهید می‌خوانیم: «حسین حقوق ناچیز خودش را برمی‌داشت و با آن کیف، کفش، جوراب و وسایل دیگر می‌خرید و می‌برد برای بچه‌های کردی که در روستاهای اطراف مریوان درس می‌خواندند.»

حسین قجه‌ای که در مقطع پایانی عمرش به فرماندهی گردان سلمان رسیده بود، با همین گردان وارد عملیات الی‌بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر می‌شود. عملیاتی که در مراحل اولیه آن و به تاریخ ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ به شهادت می‌رسد: «حسین و نیروهایش بدجوری در محاصره بودند... دیدیم حسین تنهای تنها وضعیت آشفته‌ای دارد. گفت: فلانی به برادر احمد بگو یک کاری برای این بچه‌ها بکنند... حتماً باید تیری به سرم بخورد که بعد آنها بفهمند اینجا هم خبری است...»

گزارش

عکس «محمدکریم کیانی» به اثرگذارترین تصویر در فضای مجازی تبدیل شده است

روزهای تنهایی یک قهرمان

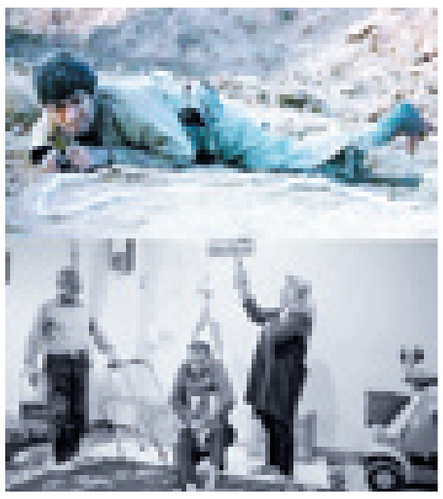

احمد محمدتبریزی

کدام ملتی اینگونه قهرمانان رشیدش را به دست فراموشی می‌سپارد که ما قهرمانان سال‌های نه چندان دورمان را فراموش می‌کنیم. کجا و کی حافظه تاریخی ما آنقدر ضعیف شد که خیلی زود نام‌های بزرگی که در روزگار سختی مدافع میهن و ناموس بودند را به ورطه فراموشی سپردیم و یادمان رفت هر از گاهی سراغی از گمنامان بدون نشانی بگیریم که جوانی و سلامتی‌شان را برای امنیت امروزمان دادند. ما از زمانه بی‌معرفتی آموختیم و یادمان رفت جوان رشید دیروز، امروز جانبازی شده که در تنهایی درد می‌کشد و درد تنهایی و فراموشی سخت‌تر از هر درد دیگری است.

مکان: منطقه عملیاتی خیبر، جایی میان نیزارهای هورالعظیم و جزایر مجنون در عراق

زمان: اسفند ۱۳۶۲

محمدکریم کیانی فلاورجانی در سال ۶۱ تنها ۱۸ سال داشت که برای دفاع از ایران اسلامی، لباس رزمندگی به تن کرد و عازم جبهه شد. در اوج جوانی و سرحالی، تمام روزهای خوش آینده را پشت سرش جا گذاشت و برای نجات حال میهن، اسلحه به دست گرفت و راهی شد. فضای پاک و معنوی جبهه‌ها محمد را غرق در خود کرد. او وارد دنیایی شده بود که از همه جایش عطر دل‌انگیز مناجات و دعا به مشام می‌رسید. محمد تشنه این فضا بود و هر لحظه‌اش را هزاران بار زندگی می‌کرد.

انگار او در جبهه گمشده‌اش را پیدا کرده باشد و مدهوش از این وصال، می‌خواست هر چه که دارد را در طبق اخلاص بگذارد. در جنگ‌ها و برای نیروهای رزمنده پول و مال و منال به هیچ دردی نمی‌خورد و تنها شجاعت و نیرو و قدرت جنگاوری است که به کار می‌آید. محمد که از مال دنیا عایدی زیادی نداشت پس تمام سرمایه جوانی و توان و قدرتش را برای مقابله و دفاع از دشمنان به جبهه برد. او در این راه هیچ چیزی کم نگذاشت.

اسفند سال ۶۲ فرماندهان تصمیم به انجام یک عملیات بزرگ جهت انهدام نیروهای سپاه سوم عراق، تأمین جزایر مجنون شمالی و جنوبی، ادامه تک از جزایر و محور طلاییه به سمت نشوه و الحاق به نیروهایی که از محور زید به دشمن گرفتند. عملیاتی سخت و دشوار که در آن مقطع زمانی حساسیت‌های زیادی را به دنبال داشت. موفقیت در این عملیات، می‌توانست روند جنگ را در جبهه‌های جنوبی مشخص کند. محمد هم یکی از نیروهای شرکت‌کننده در عملیات بود. او در عملیات خیبر در منطقه پاسگاه زید روی مین می‌رود و پای چپش را از دست می‌دهد.

رزمنده جوان بر اثر انفجار شدید روی زمین می‌افتد. همان لحظه «علیرضا جلیلی‌فر» عکس بدن زخمی و صورت خاکی او را ثبت می‌کند تا سال‌های بعد به سندی ماندگار از عملیات خیبر تبدیل شود. محمد با چهره‌ای لبریز از درد، روی زمین دراز کشیده، پایش به شدت مجروح شده و چشم‌های نگرانش نقطه‌ای نامعلوم را نگاه می‌کنند. چشم‌های این جوان مظلومیت را فریاد می‌زند. محمد ساعت‌ها سینه‌خیز حرکت می‌کند تا خود را به خاک وطن برساند.

مکان: فلاورجان اصفهان، یکی از خانه‌های شهر

زمان: بهار ۱۳۹۷

تا همین چند روز پیش بسیاری از همرزمان محمد خبری از او نداشتند. خیال می‌کردند او بر اثر انفجار و شدت مجروحیت شهید شده باشد، اما محمد زنده ماند تا نشانه‌ای برای مظلومیت جانبازان باشد. او شهید نشد تا صدای بی‌صدای هزاران جانبازی باشد که مثل محمد به سختی زندگی می‌گذرانند و مردم بی‌معرفت سراغی از آنها نمی‌گیرند. کیانی پس از جنگ به کشاورزی مشغول شد، ولی جراحت‌های جنگ کار خودش را کرد. با گذشت زمان به خاطر وجود ترکش در بدنش کم‌کم دچار ضعف عضلات و درنهایت قطع نخاع شد. حالا تصاویر او در میان انبوه مطالب فضای مجازی میان مردم می‌چرخد. در دنیای سلبریتی‌های پولکی و توخالی آنها حالا با نام یک قهرمان آشنا شده‌اند: محمدکریم کیانی فلاورجانی، اما در تمام عکس‌ها و در کنار جانباز اصفهانی، تصویر یک قهرمان دیگر هم خودنمایی می‌کند. همسر کیانی در عکس‌ها با عشقی وصف‌ناپذیر مشغول رسیدگی به آقا محمد است؛ موهایش را شانه می‌زند، غذا در دهانش می‌گذارد و امور شخصی‌اش را انجام می‌دهد. محمد با چهره‌ای آرام و دوست‌داشتنی لبخند به لب دارد و آرامشی خاص جای نگرانی زمان جوانی را گرفته است. در لحظه‌های فراموشی تک تک ما، محمد یک رفیقِ شفیق همراه دارد که عاشقانه همراهش است. شاید همین، مرهمی بر آلام او باشد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۳۶۳

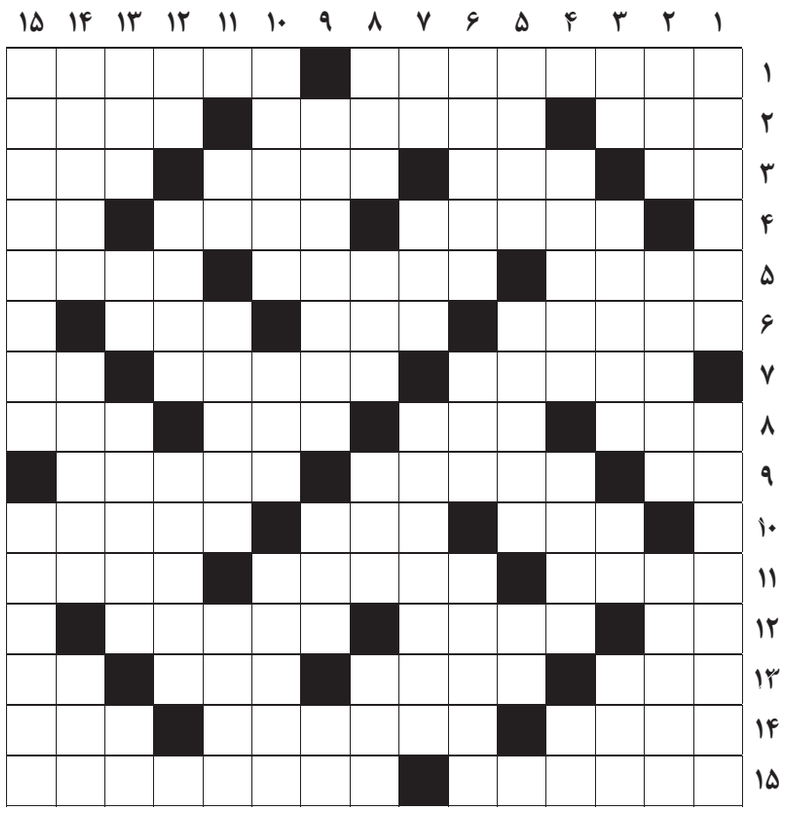

از راست به چپ

■ ۱- نوعی تمساح که در مناطق گرمسیری زندگی می‌کنند- کاپیتان پیشین تیم ملی فوتبال ■ ۲- شهر آرزو- حشره قطاری- کشور دراز ■ ۳- نقش تئاتری- طرح آموزشی سابق- مخترع دوربین عکاسی- آهنگ کلام ■ ۴- نوعی باز سفید- ربط دهنده- نوعی ویتامین ■ ۵- از ابزار- ظرف شیشه‌ای بزرگ جای شیرینی- سیمرغ ■ ۶- بیماری سیاه‌زخم- تیراندازی کردن- گذرگاه ■ ۷- شرمساری- جوان تازه داماد- اولین نت ■ ۸- مقام و منزلت- میوه‌ای پرخاصیت- کهن‌ترین و مقدس‌ترین قسمت اوستا- پارسال ■ ۹- ضمیر اشاره- نوعی آش آرد- همداستان ویس ■ ۱۰- کشور صنعا- هوش و حافظه- مخلوط آرد حبوبات بوداده با شیرینی خشک ■ ۱۱- ذبح و قربانی کردن- ورقه پیشگویان- ضرب ■ ۱۲- صد متر مربع- سپاسگزاری- موضوعات ■ ۱۳- سم- پست فطرت- نوعی پارچه ضخیم از پشم شتر- حرف فاصله ■ ۱۴- لانه پرندگان شکاری- لازمه توانایی- رخنه‌گر اینترنتی ■ ۱۵- اثر مولانا- فقیه، دانشمند و شاعر ایرانی متولد لبنان و مؤلف جامع عباسی

از بالا به پایین

■ ۱- محل استحمام اتومبیل- اسوه‌های صبر و استقامت در کشورمان هستند ■ ۲- ریگ نرم- دروغ- نوعی لباس بچه ■ ۳- رها- شیخ‌نشینی در امارات- دریا- تست و آزمون ■ ۴- مغناطیس- غذای مجردی- حرف فاصله ■ ۵- بخشنده- نام ماندلا- سست و وارفته ■ ۶- نام قدیم زاهدان- گروه ورزشی- لاغر ■ ۷- حرف انتخاب- پسوند مزارع- بزرگ‌ترین استان آلمان ■ ۸- از القاب فرنگی- ظاهر ساختمان- نوعی چرم- خلق و عادت ■ ۹- توقفگاه خودرو- ایتالیای باستان- از حروف صدادار ■ ۱۰- بی خبر و بی موقع- هست آذری- سرزنش اداری ■ ۱۱- ترشی انار- آرزومند- کج و مایل ■ ۱۲- غوزه پنبه- خوراک به دام انداختن جانوران- میراث ■ ۱۳- رود رنگی- جفت ماده- ازدواج و وصلت- بخار دهان ■ ۱۴- پیوستگی- رود آبی اروپا- انفرادی ■ ۱۵- استاد فرشچیان از مفاخر کشورمان در این نوعی از هنر نقاشی است- وضع یا حالت آزاردهنده و ملالت‌آور

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۵	۷				۱		
				۹				
		۱				۶	۳	
		۴	۳		۱	۹		
۶	۱							۴
				۴				۵
						۷	۶	
۹	۳				۴			
			۸		۵			

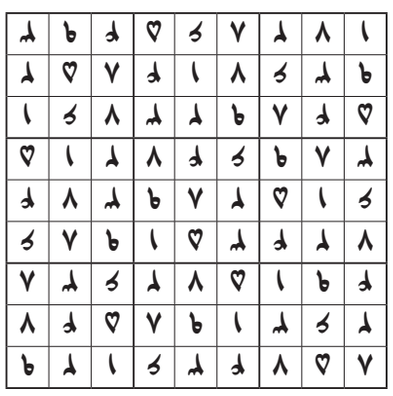

جدول کلمات متقاطع
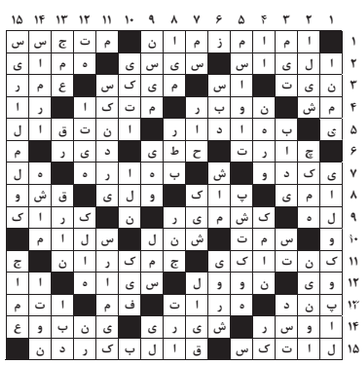
پاسخ جدول شماره ۵۳۶۲